

درس سیصد و هفدهم: صوت ۳۳۲

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن
(۱۰)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

اگر مطلبی ندارید سر بحث برویم، همه انظار ظاهراً متوجه آقای... است! حکیم قزوینی چطور نظری ندارد! قزوین حکمای خیلی خوبی داشته است؛ مرحوم آقا سید ابوالحسن رفیعی که خیلی بزرگ بود.

تلمیذ: شما او را دیده بودید؟

استاد: نه خیر، یک مرتبه در مسجد جامع طهران دیده بودم، مثل اینکه آنجا نماز می خواند. ایشان را از قزوین بیرون کردند؟! آن طور که در نظرم هست قزوینی ها با ایشان کاری - یک مخالفتی - کردند که به طهران آمدند. تلمیذ: نه، طهرانی ها با اصرار او را آوردند.

استاد: بله؟!

تلمیذ: قزوین جهت ضد فلسفه دارد. آقا شیخ مجتبی قزوینی و اینها شدیداً ریشه در قزوین دارند و محبوبیت خودشان را هم داشتند ولی چون ضد فلسفه در آنجا زیاد است به طهران آمدند.

استاد: من شنیدم به عنوان اعتراض قزوین را ترک کرده بود، حالا شاید این دو جهت باهم ضمیمه شده بود. و مثل اینکه قزوین یک [تضادی] با مرحوم ملا احمد نراقی و اینها دارند، یک هم چنین چیزهایی شنیدم. راجع به جنگی بوده و بعد از آن اعلان جنگ که داده بود با روس و فلان و این چیزها خلاصه قزوین مسئله دار است یک کاری اش بکنید!

تلمیذ: اینکه الآن می گوید با جنگ روس و اینها، منظورتان شهید ثالث است؟

استاد: نه ملا احمد نراقی پسر مرحوم ملا مهدی نراقی که ظاهراً او مدتی در قزوین بوده است و بعد [مخالفت] می کنند و او به کاشان می رود و در آنجا می ماند.

تلمیذ: اصلشان نراقی نبودند؟!

استاد: بله، بودند ولی آمدند و مدتی در قزوین بودند.

تلمیذ: مرکز علم بود.

استاد: بله دارالمؤمنین بود.

تلمیذ: الآن ...

استاد: این نورانیت با این قضیه‌ای که نقل می‌کنند چطور با این مسئله جور درمی‌آید من نمی‌دانم!

تلمیذ: آقا فروغ رخ ساقی است...

استاد: بله إن شاء الله خدا قسمت کند آن فروغی که بر آن جام افتاد به ما هم بیفتد تا ببینم چه خبر است!

یک دفعه مرحوم آقای حداد نشسته بودند و ما هم با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیهما - بودیم. یکی اظهار ناراحتی می‌کرد و صحبت از این می‌کرد که آقا فلان جا نشسته‌اند و راجع به شما صحبت کردند. ایشان هم همان‌طور سرشان پایین بود. می‌گفت که حالا ما چه کار کنیم؟! برویم جوابشان را بدهیم و فلان کنیم؟! مدام گفتم. از همین افراد عراقی بودند که این افراد از طهران به اینجا آمده بودند و در یک مجلس پشت سر ایشان صحبت می‌کردند. مثلاً می‌گفتند پشت سر ایشان از این حرف‌ها می‌زدند که اینها همه دکان و دستگاه است! ظاهر خودشان را فریبده کردند! خلاصه یک چیزهایی می‌گفتند! باز هم صد رحمت به آنها، اینها که بعد آمدند که روی همه را سفید کردند! می‌گفتند که اینها ظاهر خودشان را فریبده کردند که افراد را جذب کنند و از این مطالب! او همین‌طور می‌گفت و ایشان هم سرشان پایین بود، یک دفعه سرشان را بلند کردند و شروع کردند به خندیدن، مدام می‌خندیدند! بعد یک شعر خواندند یادم نیست چه شعری بود، [ظاهراً] همین بود که آن فروغی که بر دل ما افتاده است، بگذار هرچه می‌خواهند بگویند! خیلی هم‌چنین با یک حالت خنده می‌گفتند، ایشان خیلی قشنگ می‌خندید مثلاً همین‌طور خنده‌های کش‌داری داشتند و می‌خندیدند! می‌گفتند که ما داریم چه می‌کنیم و می‌می‌زنیم و آنها نشستند و می‌گویند، بگذار هر کسی کار خودش را بکند!

این حکایت از پُری می‌کند! چون که پُر است هیچ توجهی ندارد! آن کسی که خالی و ناقص است و خلأ دارد مدام به دنبال مستمسک برای رفع خلأ خودش است؛ به جای اینکه این خلأ را ترمیم کند، - خب راه دارد برو خلأ را برطرف کن! - می‌خواهد آن خلأ را در دیگری اظهار کند!

مثل اینکه می‌گویند که آقا افراد خلاف می‌کنند و چه می‌کنند و فلان حاکم و فلان امیر خلاف می‌کنند، می‌گویند که در زمان علی علیه‌السلام هم بوده است! در زمان علی این‌طوری بوده است؟! نمی‌رود آن نقصان را رفع کند، چرا نمی‌کند؟! چرا نقصان را رفع نمی‌کند؟! چون خودش هم ناقص است! اول باید خودش را کنار بگذارد! لطفاً خودتان تشریف بیاورید یک قدری استراحت کنید! می‌خواهد خودش را در این موقعیت تثبیت کند و تثبیت خودش در این موقعیت اقتضاء می‌کند که دیگران را هم تثبیت کند، تثبیت دیگران که به اشکال برخورد می‌کند، آن‌وقت مجبور می‌شود این نقص را

روی فرد کاملی بیندازد! امیرالمؤمنین کامل بود حکومتش هم حکومت کاملی بود. می گوید که آن هم همین طور بود! عبدالله بن عباس هم کنیزها را برداشت و با پول ها به مکه رفت! * خب چند دفعه از این قضیه اتفاق افتاد؟! چند دفعه در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد؟! عثمان بن حنیف بدبخت خواست یک غذای سیر از گلویش پایین برود، سر سفره اغیا نشست، اوه اوه! امیرالمؤمنین او را به صلابه کشید! یک نامه برای او فرستاد که مرتیکه فلان! تو آنجا نشستی فلان می کنی و چه می کنی!

أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ؟! **

آدم مو بر بدنش راست می شود! آن وقت این امیرالمؤمنین علیه السلام این طور بود. یک عبدالله بن عباس کنیزها - چندتا کنیز - را برداشت و با پول ها به مکه رفت و یکی دو مورد دیگر بیشتر ثبت نمی کنند! الآن در هر ساعت دارند صدتا مورد ثبت می کنند! این می شود که می گویند علی هم همین طور بود! التفات می کنید؟! امروز شهرام کذا در می آید، فردا بهرام کذا در می آید، دیروز آقای کذا و فردا خانم کذا! همه یکی یکی!

یکی از نشانه های پیشرفت انسان (ت)

یا خود ما، ما هزارتا نقص داریم و هزارتا [مسئله] داریم، یک قضیه اتفاق می افتد می گوییم که در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم همین طور بوده است! می خواهیم خلل و نقص خودمان را بپوشانیم و نمی خواهیم درصدد رفع نقص خودمان بربیاییم! باید نقص را پوشاند و نقص را درست و رفع کرد حالا در زمان آقا این طور بوده است خب بوده که بوده، حالا الآن این نقص به این قضیه وارد هست یا وارد نیست؟! باید این مطلب را درست کنیم.

نسبت دادن امور به خدا برای فرار از

اصلاح عیوب (ت)

اگر انسان این طور باشد، پیشرفت می کند. اگر در زمان مرحوم آقا نقص پیدا نکرد، سراغ آقای حداد می رود و اگر در زمان آقای حداد پیدا نکرد، سراغ زمان آقای قاضی - رضوان الله تعالی علیهما - می رود، آن طور نشد، می رود در زمان آقای آخوند جولا! همان طور بالا می رود تا زمان خود امام! می گوید که آنها هم همین طور و همین قسم هستند! وقتی نمی توانیم عیب را برطرف کنیم می گوییم که اصلاً خدا می خواهد! خدا می خواهد؟! شما نمی خواهی عیب را برطرف کنی، می گویی که خدا این طوری می خواهد؟! شما مگر وکیل خدا هستی؟! شما مگر قیّم خدا هستی که داری خبر می دهی خدا این را می خواهد؟! شما چه کاره خدایی؟! کجا خدا می خواهد؟! خدا

با توجه به مسائل گذشته قطعاً همان طوری که
 عرض شد به نظر می‌رسد که **و الله العالم** - مسئله
 جنبه ارشاد به حکم عقل دارد و مفاد و مقصود در
 روایات **«مَنْ بَلَغَ»** ارشاد به ترتب ثواب بر انقیاد
 فاعلی است. بنابراین در مسئله جنبه حُسن فعلی
 لحاظ نیست بلکه آنچه که لحاظ است حُسن فاعلی
 است و جداً اگر انسان بخواهد بدون توجه به امر
 دیگری با همان عقل سلیم و با همان فطرت اولیه به
 این روایات **«مَنْ بَلَغَ»** توجه کند به این نکته
 می‌رسد که در روایات **«مَنْ بَلَغَ»** حُسن فعلی مدّ نظر
 قرار نگرفته است بلکه جنبه، جنبه حُسن فاعلی

نمی‌خواهد تو می‌خواهی! تو می‌خواهی! تو که زین را سفت گرفته‌ای
 می‌خواهی! تو که افسار را گرفته‌ای می‌خواهی! تو که نمی‌خواهی این قضیه
 از دست برود می‌خواهی! چرا گردن خدا می‌اندازی؟! کجا خدا می‌خواهد؟!
 خدا نمی‌خواهد!

إن شاء الله یک فروغ رخ ساقی از آنهایی که به جام افتاده است، یک فروغ هم
 بیفتد و این زنگار جام را از بین ببرد! آن وقت دیگر چطور می‌شود! شما که
 الحمد لله هستید!

* مصدر در حال بررسی.

** نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۱۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۳۵۵،
 تعلیقه:

«آیا از نفس خود به همین قانع و راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین گویند
 درحالی که در مکاره و سختی‌های روزگار با آنان شریک نبوده و یا در
 خشونت و تلخی زندگی اسوه و الگوی آنان نباشم؟!»

است. با توجه به این مسئله چطور ممکن است شارع حکم به استحباب به عنوان بلوغ و به عنوان حکم ثانوی بکند؟! لذا اصلاً طرح این مسئله به عنوان استحباب شرعی از نقطه نظر مدرکات عقلی و مفاد ادله استحباب و ادله وثاقت و حجّیت در غایت بُعد است.

نکته‌ای که در اینجا نسبت به این مسئله هست، آراء مختلفی است که مطرح شده است؛ بعضی‌ها قائل هستند به اینکه در روایات جنبه امریت لحاظ شده است یعنی آنچه که مطرح شده این است که شارع به واسطه **مَنْ بَلَغَهُ** و روایات **«مَنْ بَلَغَ»** از لحاظ امریت حکم به استحباب نموده است یعنی جمله **فَفَعَلَهُ** به معنای **فَلْيَفْعَلَهُ** است و جمله خبریه در اینجا به صورت انشائیّه آمده است.^۱

موارد ظهور جمله خبریه در انشاء

نسبت به این قضیه اشکال شده که آنچه مسلم است این است که جمله خبریه در موارد انشاء استفاده می‌شود اما در جایی که ظهور در انشاء داشته

^۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ابواب مقدمة العبادات، باب ۱۸ - باب استحباب الإتيان بِكُلِّ عَمَلٍ مَشْرُوعٍ رَوَى لَهُ ثَوَابٌ عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۸۱.

باشد و در دو مورد ظهور در انشاء دارد؛ یکی در موارد جملات استینافیه و دوم در جزاء جملات شرطیه نه در مقدمات از جمله شرطیه. اگر در جملات استینافیه مقصود مولا از بیان جملات خبریه انشاء نباشد، در اینجا احتمال کذب می‌رود و برای دفع کلام حکیم از لغویت، اضطراراً باید جملات خبریه را حمل بر انشاء کنیم. مثل اینکه مولا می‌گوید: **تَذْهَبُ السُّوقُ وَ تَشْتَرِي اللَّحْمَ، «تَذْهَبُ»** فعل مستقبل و **«تَشْتَرِي»** هم فعل مستقبل است و اگر حمل بر امر و جملات انشائیة نشود، احتمال کذب است. از کجا معلوم است که این بازار می‌رود؟! یا اینکه بازار می‌رود ولی از کجا معلوم است که لحم می‌خرد؟! برای دفع احتمال کذب ما **تَذْهَبُ** را بر **إِذْهَبْ** و **تَشْتَرِي** را بر **إِشْتَرِ** حمل می‌کنیم که کذب در اینجا لازم نیاید.

لزوم حمل فعل در جمله جزائیه بر انشاء

برای جلوگیری از لغویت

یا اینکه فرض کنید در جملات جزائیه دارد که **مَنْ**

نَسِيَ جُزْءٌ مِنَ الصَّلَاةِ أَعَادَهُ، این **أَعَادَ** باید **فَلْيُعِيد**

یا **فَلْيُعِدْهُ** یا **أَعِدْهُ** باشد. چرا؟ به جهت اینکه اگر در

اینجا **أَعَادَه** به معنای اخبار باشد؛ اعاده می‌کند یا اعاده کرده است، در اینجا احتمال کذب است و شاید اعاده نکند. بنابراین در جمله جزائیه قطعاً باید آن فعل - چه مستقبل و چه ماضی - حمل بر انشاء باشد تا اینکه مسئله از لغویت خارج شود.

اما جملات شرطیه که مقدّم باشد مانند مانحن فیه **«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى فِعْلٍ فَفَعَلَهُ»** که این **«فَفَعَلَهُ»**

در مقدّم از جمله شرطیه قرار گرفته و در تالی و جزا قرار نگرفته است. خب این **«فَفَعَلَهُ»** انجام بدهد»

اگر به معنای امر و انشاء واقع نشود اشکالی لازم نمی‌آید. **«مَنْ بَلَغَهُ فَفَعَلَهُ»**؛ کسی که به او برسد

انجام بدهد. خب اشکالی لازم نمی‌آید و احتمال کذبی در اینجا نیست تا برای دفع احتمال کذب مجبور بر حمل بر انشاء در اینجا باشیم

بنابراین **فَفَعَلَ** در اینجا به معنای خودش است؛ **فَفَعَلَهُ** یا **يَفَعَلُهُ**. بعد مثلاً در اینجا داریم که **اللَّهُ**

يُؤْجِرُهَا یا **يُعْطِي الثَّوَابَ كَذَا**؛ خدا به او این اجر را خواهد داد. در اینجا چون **فَعَلَ** عطف بر **مَنْ بَلَغَهُ**

هست، به معنای مقدّم برای جمله شرطیه در اینجا واقع می‌شود یا واقع شده است.

بنابراین این در اینجا دلالت بر امر نمی‌کند و سابقه هم ندارد که غیر از این در جملات استینافیه - **مَنْ فَعَلَهُ** - فعل ماضی در مقام انشاء استعمال بشود. این فعل، فعل مضارع است، آنچه که بوده، سابقه نداشته است که در اشکال مستشکل در اینجا فعل ماضی بیاید. بنابراین در اینجا قطعاً این **فَعَلَ** به معنای اخبار است و دلالت بر انشاء که **فَلْيَفْعَلْ** باشد نمی‌کند.

حالا اگر شخصی بگوید که روایاتی داریم و در این روایات همین‌طور هست مثلاً روایت **مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ حَافِياً وَ لَهُ أَجْرٌ كَذَا وَ يُعْطَى هَذَا الثَّوَابُ**^۱ خب این دلالت می‌کند که **زُرِ الْحُسَيْنَ حَافِياً، مَنْ زَارَ** در اینجا مبدل به انشاء می‌شود باینکه در اینجا جمله مقدم از جمله شرطیه است، چطور می‌شود؟! در اینجا جوابی که می‌دهند این است که در اینجا خود ثواب مترتب بر **حافِياً** هست نه اینکه به آن فعل به واسطه بلوغ ثواب مترتب بشود، برای نفس خود

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، زیارة قَبْرِ اَبی‌عبدالله الحُسَینِ بنِ عَلِیِّ بنِ اَبی‌طالب علیه‌السلام المَقْتُولِ بِکَرْبَلَاء، ص ۵۹۵، با قدری اختلاف.

فعل ثواب است. ما می خواهیم جدای از این مسئله،
 ثواب را بر این فعل حمل کنیم یعنی خود فعل **مِنْ**
حَيْثُ هُوَ ثوابی بر آن مترتب نیست و می خواهیم
 به واسطه این جمله ثواب بر آن مترتب شود. خب
 این در اینجا فرق می کند تا **مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ حَافِئاً**
 که ثواب بر فعل مترتب است. پس اینکه «**مَنْ زَارَ**»
 یعنی **زُرَ الْحُسَيْنَ حَافِئاً**، این در مقام انشاء است
 بنابراین «**فَفَعَلَ**» در اینجا دلالت بر امر نمی کند.

اشکالی که در این مسئله بر این مطلب وارد
 می شود این است که مسئله، مسئله صحیحی است و
 اشکالی ندارد و ظاهراً مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی
 قائل به این مسئله است^۱ که این **فَعَلَ** به معنای **يَفْعَلُهُ**
 است، چه اشکال دارد؟! اینکه جمله باید ظهور در
 استحباب در موارد داشته باشد خب در اینجا هم
 ظهور دارد. وقتی که ثوابی مترتب بر این فعل است،
 آیا شارع بنا بر قائلین به استحباب^۲ - نه قائلین به
 ارشادیت - حکم به استحباب این ثواب می کند یا

۱. مصدر در حال بررسی.

۲. فوائد الاصول، ج ۳، ص ۴۱۵.

نمی‌کند؟! یا حتی بنا بر قائلین به ارشادیت،^۱ تفاوتی نمی‌کند. بالأخره وقتی روایتی از نقطه نظر سند و جهات وثاقت و اعتماد، مُعْتَمَد و موثوقٌ بها باشد، به حکم عقل عمل به این روایت موجب ثواب است و **إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ**. حالا در یک هم‌چنین صورتی اگر انسان احتمال خلاف بدهد، در اینجا عقل حکم می‌کند که این را انجام بده و فعل را اتیان کن، اگرچه **عَلَى مَا بَلَغَهُ** نباشد این تفاوتی نمی‌کند. چه قائلین به استحباب عرضی - البته ثانوی - و چه قائل به ارشاد به حکم عقل که مبنا و مختار ماست در هردو صورت **فَعَلَ** در اینجا ظهور در **فَلْيَفْعَلْ** دارد، ظهور در انشاء دارد. چرا خبر در جملات استینافیه حتماً باید دلالت بر انشاء کند؟! چه کسی گفته است که در جملات جزائیه برای **فِرَاراً عَنِ اللُّغْوِيَةِ مَنِ نَسِيَ رُكْنَاً مِنَ الصَّلَاةِ أَعَادَهَا إِذَا كَانَ مِنَ الْأَرْكَانِ** [باید دلالت بر انشاء کند]؟! این حرف‌ها را نداریم. در هر جا که ظهور کلام بر انشاء در آنجا هست، در اینجا جمله خبریه دالّ بر انشاء و در مقام انشاء

۱. همان، ج ۲، ص ۱۵۶.

است و این درست مثل این می ماند که فرض کنید در موارد استعاره ذکر کرده اند که واضع لغت پانزده مورد مسوِّغ برای موارد استعاره ذکر کرده است، واضع لغت چه کسی است که ذکر کند؟! آن مسوِّغ و مجوز برای استعاره و مجاز، قرینه هایی است که خود عقل سلیم و نفس فطرت و طبیعت انسانی، آن قرینه را مناسب می داند؛ در بعضی موارد قرینه، قرینه مناسبی نیست و مسوِّغی وجود ندارد ولو اینکه واضع لغت حکم کرده باشد. فرض کنید که اسد را **کریحُ رَائِحَةُ الْفَمِ** بگویند و یک کسی که **کریحُ رَائِحَةُ الْفَمِ** است بگویند: **هَذَا أَسَدٌ**، چون اسد **کریحُ رَائِحَةُ الْفَمِ** است! نه، یک هم چنین چیزی نیست. اصلاً طبع انسان از استعمال لفظ اسد برای یک هم چنین موردی تنفر دارد و متنفر است. یا اینکه به عکس؛ در جایی واضع لغت موردی را مجاز برای استعمال مجاز نداند، نه غلط می کند! واضع لغت کیست؟! واضع خود طبیعت انسانی است که حاکم در تسوِّغ و عدم تسوِّغ استعمال مجاز و قرینه و استعاره است، حالا واضع لغت بگوید یا نگوید.

لذا قرینه بر مجاز و مسوِّغات را هیجده تا

شمرده‌اند و بعضی‌ها چهارده‌تا شمرده‌اند و بعضی‌ها دوازده‌تا شمرده‌اند، اصلاً مسوِّغات حد ندارد و حد مسوِّغ فقط جواز فطرت انسان است.

در بعضی از اوقات انسان الفاظی را برای مواردی استعمال می‌کند که اصلاً تابه‌حال مردم استعمال نکردند و وقتی استعمال می‌کند مردم خیلی خوششان می‌آید و انگار تابه‌حال نشنیده‌اند. چرا؟ به‌خاطر اینکه همان حدّ و ذکاء موجب استعمال لفظ از مجاز هست، همان ذکاء و فطرت و عقل سلیم موارد دیگری را تعیین می‌کند و این دلیل نیست که شما نگوئید. از آن طرف از کجا شما ندیدید که فقط در این موارد استینافیه فعل، فعل مضارع است؟! مگر تمام صیغه‌های نکاح و معاملات که می‌آید با فعل ماضی نیست؟! مثلاً **أَنْكَحْتُ** موکلتی **کذا**، بااینکه جمله، جملهٔ مستأنفه است دلالت بر انشاء نمی‌کند؟! **بِعْتُ هَذَا بِهَذَا** جملهٔ مستأنفه نیست؟! دلالت بر انشاء نمی‌کند؟! اینکه می‌گویند که جملات استینافیه با فعل مضارع می‌آید و این جمله دلالت بر انشاء می‌کند، نه یک هم‌چنین چیزی نیست و این خلاف

است.

اتفاقاً به عکس داریم؛ در اکثر از موارد در جملات استینافیه با فعل ماضی اخبار در مقام انشاء را می‌رساند نه با فعل مضارع. و این روایت **مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ حَافِياً فَلَهُ كَذَا** هم داخل در همین مسئله است. این فعلی که به اعتقاد شما حُسن فعلی به واسطه بلوغ بر این فعل مترتب است، وقتی که مطلوب شارع شد دیگر در این صورت شارع که می‌گوید: «فَفَعَلَهُ» یعنی **فَلْيَفْعَلْهُ** ...

حسن شرعی شد و شارع با بیان **مَنْ بَلَغَهُ كَذَا فَفَعَلَهُ** ثواب را مترتب بر فعل کرد و **فَفَعَلَهُ** در اینجا خود ترتب ثواب **قَرِينَةً لَفْظِيَّةً وَ حَالِيَةً إِلَى أَنْ** مقصود **مَنْ فَعَلَهُ فَلْيَفْعَلْهُ** است، این چه اشکالی دارد؟! مثل «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ» است منتها در «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ حَافِياً» حُسن، حسن ذاتی دارد در این موارد حُسن، حُسن ثانوی دارد. یعنی به واسطه بلوغ در اینجا مترتب شده است البته بنا بر آن مبنا، اما بنا بر مختار ما که [حدیث **مَنْ بَلَغَ**] ارشاد به حکم عقل است در این صورت حسن عقلی دارد یعنی وقتی که شخصی عملی را انجام می‌دهد با توجه به شرایط

اعتماد و وثاقت و حيازت شروط حجّیت؛
در این صورت هم از طرف شارع ثواب بر آن مترتب
می شود و هم عقل او را مدح می کند. بنابراین در این
مسئله هم اشکال بر عدم ورود **فَعَلَ** در مقام انشاء
وارد می شود.

مطلب دیگری که در اینجا مطرح شده روایاتی
است که در مورد بلاغ آمده و دو قسم است؛
همان طوری که قبلاً روایات را خواندیم بعضی از
روایات مطلق است مثل **«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى كَذَا
فَفَعَلَهُ»** که در روایات هست.

روایت محمد بن مروان و روایت عمران زعفرانی
گرچه ضعیف هستند اما مورد بحث اصولیین واقع
شده اند. زیرا در این روایت دارد که **«فَفَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ
قَوْلِ النَّبِيِّ»** یا در آن روایت دیگر دارد که **«فَعَمِلَ
ذَلِكَ الْعَمَلِ التِّمَاسَ ذَلِكَ الثَّوَابُ»**^۱ **«طَلَبَ قَوْلِ
النَّبِيِّ»** در این فقره موجب شده که انظار نسبت به
کیفیت دلالت روایات تفاوت پیدا کند. یعنی آن

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، أبواب مقدمة العبادات، باب ۱۸ - باب استحباب
الإتيان بِكُلِّ عَمَلٍ مَشْرُوعٍ رَوِيَ لَهُ ثَوَابٌ عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۸۱ و ۸۲.

روایاتی که به نحو مطلق گفته‌اند آن روایات دلالت بر استحباب می‌کند نه این روایتی که به نحو مقید آمده است **«التماس ثواب الله»** یا **«التماس قول النبی»**، این دو روایت دلالت بر استحباب ندارد زیرا ثوابی که در این روایات به نحو عموم مترتب بر این عمل است از دو حال خارج نیست؛ یا ثواب به واسطه حسن شرعی است یا ثواب به واسطه حسن عقلی است یعنی چون عقل این را حسن می‌داند داخل در مستقلات عقلیه است یا اینکه نه، شرعاً ثواب بر آن مترتب است مانند استحبابات شرعیه.

خب روایاتی که دارد **«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ فَفَعَلَهُ يُعْطَى كَذَا»** یا **«فَفَعَلَهُ أَجْرٌ هَذَا وَ إِنْ لَمْ يَكُن الْأَمْرُ كَمَا بَلَغَ»** این در اینجا به دلیل آنکه استکشاف علت از معلول است ما استفاده می‌کنیم که بلوغ ثواب بر فعل بر حسن شرعی فعلی بر آن فعل مقدم است یعنی تعنون به عنوان حسن شرعی؛ تا فعل مستحسن به حسن شرعی نباشد ثواب بر آن مترتب نیست، باید ثواب باشد دیگر. اول باید این فعل به واسطه بلوغ مستحسن باشد ولو آن حسن، حسن ثانوی است و

حسن ذاتی شرعی نیست بلکه حسن، حسن ثانوی است. اما در هر حال باید این حسن به واسطه بلوغ متقدم باشد، این فعل دارای حسن شد حالا که دارای حسن شد پس ثواب بر آن مترتب است. از ترتب ثواب کشف می‌کنیم که قبلاً به واسطه بلوغ این استحباب، این مفاد استحباب شرعی است.

تعریف استحباب شرعی

پس استحباب شرعی استحبابی است که بر نفس فعل به عنوان بلوغ تعلق می‌گیرد قبلاً، و بر این ترتب حسن، بر این حسن شرعی ثواب مترتب می‌شود. ثواب مترتب بر این حسن فعلی و حسن شرعی می‌شود. اما در این دو روایت، روایت محمد بن مروان یا عمران زعفرانی روایت مطلق نیست بلکه مقید است. می‌فرماید که کسی که فعلی را انجام بدهد، برای رسیدن به واقع، یعنی خود فعل مباح است، خود فعل شاید مستحسن نباشد، خود فعل شاید در اینجا مستحب نباشد بلکه برای «طلب قول النبی» این را انجام می‌دهد، نه به خاطر خودش چون خودش لعلّ اینکه مباح باشد. پس در اینجا اثبات

اباحه شده در این موارد بر این فعل، لعلّ اینکه مباح
 باشد و لعلّ اینکه مستحب باشد و چون این معلول
 ممکن است معلول مترتب به دو علت باشد. اگر
 «طلباً لقول النبی» است بنابراین حُسن، حُسن
 فاعلی، نه حُسن فعلی. کسی که فعلی را انجام
 می‌دهد به رجاء ثواب خب احتمال اباحه در این
 می‌دهد و با احتمال اباحه یا با احتمال کراهت به
 تخیّل ثواب و به رجاء ثواب این فعل را انجام می‌دهد
 پس این فعل حسن فعلی ندارد ولی ممکن حُسن
 عقلی داشته باشد؛ حُسنی که الآن این فعل دارد
 ممکن است به واسطه حُسن شرعی باشد که این در
 واقع مستحب بوده است. ممکن است به واسطه
 حُسن عقلی باشد که رجائاً این انجام می‌دهد. وقتی
 این طور است ما نمی‌توانیم حکم به استحباب بکنیم.
 درست مثل حرارتی می‌ماند که این حرارت ماء، یا
 معلول حرارت شمس است یا معلول حرارت نار
 است خب ما نمی‌توانیم به واسطه حرارت ماء حکم
 به شمس کنیم یا به واسطه حرارت ماء حکم به نار
 کنیم. بله، یکی از این دو علت واسطه حرارت ماء
 است اما کدام یک از این دو را نمی‌دانیم.

در مانحن فیه هم همین طور است اینکه رجاء
لطلب الثواب یا طلب قول النبی انجام می دهد
ممکن است این عملش به خاطر حسن عقلی
مستحسن شده است نه اینکه به خاطر شرع، شرع
نیامده این را مستحسن کند. پس ما بگوییم که این
دو روایت دلالت بر استحباب فعل می کند، نه خیر
این دلالت استحباب فعل شبیه تمسک به عام در
شبهه مصداقیه است البته شبیه به آن است منتها با
عبارت دیگر.

اشکالی که بر این مسئله وارد می شود به تقریر و
بیان مرحوم آقا خوئی این است که این اخباری که
... واقعاً من تعجب می کنم چطور یک هم چنین
اخباری که وجود دارد - چه به نحو مطلق مانند
روایت سبعة مطلقه یا به نحو مقید مانند روایت محمد
بن مروان و عمران زعفرانی - در مقام انشاء است؟!
تکلیف ما را روشن کنید! روایت که در مقام انشاء
نیست روایت در مقام اخبار است یعنی اخبار است
إِمَّا فِي نَفْسِ الْأَمْرِ وَ إِمَّا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ، اخبار
از این است شما مگر نمی گوید که مستحب است؟!!

خوب مستحب است دیگر، آیا **عندالله** این عملی که **بَلَّغَهُ كَذَا فَعَلَهُ عندالله مستحبٌ أو لا؟!** خب در اینجا اخبار است با این بیان که نمی آید انشاء کند. تمام روایاتی که در این مورد هست تمام اینها همه اخبار است و در مقام اخبار است؛ اخبار بر ثواب اخبار بر استحباب ولو اینکه لسان، لسان امر باشد.

حالا آیا آن ثوابی که مترتب بر بلوغ است، آیا آن ثواب بلوغ باعث ترتب ثواب و حُسن فعلی شده است یا نه؟ اگر بلوغ موجب استحباب و حُسن فعلی شده خب در هر دو تا یکی است چه فرق می کند؟! هم در روایات **مَنْ بَلَّغَهُ** به این شخص رسیده یا اینکه **التماساً لطلب النبی** آن عمل را انجام بدهد مگر در هر دو بلوغ نیست؟! خب در هر دو هست چطور در آن قسم از بلوغ، این استحباب شرعی ثابت می شود اما در این قسم از بلوغ استحباب ثابت نمی شود؟! ادله بر بلوغ حسن شرعی مترتب شده نه بر نیت، بر بلوغ. یعنی به صرف اینکه یک بچه پنج ساله یا دیوانه بگوید که آقا روز سه شنبه باید فلان دعا را قبل از ظهر بخوانید بر این عمل استحباب شرعی بار شده، خیلی خب به محض گفتن، حالا چه من این را

التماساً لطلب النبی انجام بدهم یا نه.

گفت که بیا امشب خانه بسازیم! شخصی پای منبر بود و منبری گفت که کسی که در ليلة الجمعة بعضی از اعمال را انجام بدهد یک بنا در بهشت به او می‌دهند! بنای هشت طبقه، ده طبقه، چهل طبقه از همان آنهایی که در نیویورک ساختند! خدا برای او درست می‌کند یعنی می‌خواهد رفتن در خانه که به عمل ثواب تعلق گرفته ... مستحب است دیگر هم استحباب ذاتی و هم استحباب ثانوی که همان جنبه ادخال سرور در قلب مؤمن است! حالا می‌گویند که بیاید این ثواب وحی است؟! به نفس بلوغ است به صرف اینکه این آقا این حرف را زده بر این عمل ثواب تعلق گرفته، به صرف اینکه یک نفر آمده و این را گفته نسبت به این ثواب تعلق گرفته اگر این طور است در هردو که بلوغ است چه فرقی می‌کند؟! اگر این ثواب بر بلوغ نیست ثواب بر نیت است. یعنی جنبه، جنبه حسن عقلی دارد و حسن فاعلی دارد خب در هردو هم یکی است چه تفاوت می‌کند؟! هم در روایات مطلقه جنبه حسن عقلی لحاظ

می‌شود هم در روایات مقیّده، چون مربوط به نیت است این اشکال اول، این اشکال در اینجا بسیار جدی است.

اشکال دوم اینکه کسی که می‌آید و فعل را انجام می‌دهد مگر در نیتش **رجاء لطلب قول النبی** نیست یا **التماساً قول النبی** نیست؟ حالا در آن روایات نیامده و در این دو روایت بیچاره آمده حالا چون در اینجا آمده با اینها دوتاست آن می‌شود مطلق، این می‌شود مقید؟! هر دوتای آنها که یکی است! کسی که یک روایتی را که به او برسد ولو ضعیف یا اینکه بلوغی برای او پیدا بشود ولو بلوغ غیر معتمد و این عمل را انجام بدهد برای چه انجام می‌دهد؟! اگر از او پرسند آقا این را برای چه انجام می‌دهی؟ می‌گویند که **رجاء لقول النبی** انجام می‌دهم یا **التماساً الثواب من الله** انجام می‌دهم.

تلمیذ: ...

استاد: اگر مکلف عاقل باشد در هر جایی ... مثلاً در روایت [آمده که] روز سه شنبه [فلان کار را انجام دهید] اصلاً شما اعتماد دارید صد درصد هم اعتماد دارید نه اینکه ضعیف است **التماساً لقول النبی** باشد

قطع دارید که این روایت حجت است برای چه این عمل را انجام می‌دهید؟! چرا صبح بین الطلوعین سورۀ یاسین می‌خوانید؟! چرا در بین الطلوعین بیدار هستید برای چه؟! برای **طلب قول النبی** برای ثواب حالا ثواب هرچه؛ یا جنت یا رضوان یا **اقتراب من الله** یعنی جمیع افعال مکلف همه مترتب بر ترتب ثواب است.

پس اشکال دومی که بر این مسئله وارد می‌شود این است که چه روایات مطلقه، چه روایات مقیده هر دو یکی است و تفاوتی ندارند منتها در آن روایات مطلقه مسئله ذکر نشده است و در آن روایات دیگر مسئله ذکر شده است بنابراین از این نقطه نظر باید در این مسئله تأمل کرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد